

و پرستشی را که با اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک باشد ،
و در گذرگاه نیکی و بدی ،
مارا بسوی راه روشن و راستگی و آسودگی رهبری کند ،
و از رنج گذرگاه دوزخی برهاند ،
انجام میدهیم^۱ .

و چرا پیامبر راستی ،
اهورا و دانش و دانایی و آموختن و وهومن و اشا را می ستود ؟
برای بهزیوی مردمان ،
برای آنکه آنها را از تاریکی برهاند و به روشنایی برساند ،
برای بالندگی آنها ،
برای آنکه آنها را از ماندن و ارمست^۲ بودن در آورد ،
و به جهان "خرداد" ،
به جهان خرمی و رسائی و بالندگی بکشاند ،
پیامبر ، که همه چیز جهان را پویا و بالنده میدید ،
آدمی را نیز زیر فرمان بالندگی و خرمی و رسایی می دانست .
و پیوسته "فرورهر" و "فروردین"
نیروی پوینده هستی ،
نیروی پوینده روانی و تنی زنان و مردان پارسا را می ستود .

نیرویی که ،

"آفرینش از اوست ،

نیرویی که ،

آسمان را در بالا نگه میدارد که از فراز پرتو افشاند ،

این زمین و گرداگرد آنرا می آفریند .

۱ - ستایش خداوند - خرده اوستا

۲ - رکود

زمین فراج اهورا داده را می‌آفریند ،
 زمین بلند و پهن در بردارنده‌ها چیزهای زیبا ،
 جانداران و بیجانها و کوههای بلند ،
 نیرویی که از آن ،
 گشایب را ادر زهدان مادران می‌بندد و به کودکی زیبا فرا می‌گرداند ،
 آبها از سرچشمه‌های خشک نشدنی روان می‌گردند ،
 گیاهان می‌رویند ،
 بادها می‌وزند ،
 و باران می‌بارد .
 نیرویی که ،
 جانداران سودمند از آن پدید آیند ،
 گیاهان از آن شادابی گیرند ،
 خورشید به راه خود گردد ،
 ماه به راه خود گردد ،
 ستارگان راه خود سپرند ،
 و آدمی در روند بالندگی و رسایی و فرایازی افتد ،
 و زندگیش بارور و شکوفا گردد . " ۲

پیامبر راستی ،
 آدمیان را چونان حویباری روان می‌انگاشت ،
 که اگر پوینده و روان باشند ،
 پیوسته پاک و بری از هر بویی و رنگی ،
 همراه حویبار می‌روند و می‌پویند و سرانجام ،
 بدریاها می‌پیوندند ،
 و مایه زندگی میشوند .
 اما ،

۱ - نطفه

۲ - بیستها

اگر بفانند و از روند پویندگی بازمانند ،
چونان آبی که در برکهای مانده است ،
بویناک می شوند و می کنند ،
و سرانجام ،

بدون اینکه مایه زندگی کسی و چیزی شده باشند ،
چون گرمکان خرد و پلید ،
می خشکند و از میان برمی خیزند .

www.KetabFarsi.com

پیام بزرگ

بهترین (پیام) را با گوش‌هایتان بشنوید ،
و با اندیشه روشن خود آنرا دریابید ،
و پیش از آنکه رویداد بزرگ در رسد ،
هر یک از شما برای خویش ،
یکی از دو راه را برگزینید ،
و برستی بپا خیزید ،
و پیام را بگسترانید ،

پیام بزرگی است ،
پیام شنیدن ،
با اندیشه روشن دریافتن ،
و از دور راه یکی را برگزیدن ،
و پیام را گسترانیدن ،
و این پیام بزرگ ،
در زمانیکه ،
شیوه انگیزش را نه چنین پایه و مایه‌ای بود ،
بزرگترین پیام ها بود ،
پیام آزادی اندیشه ،
و پیام دریافت درست ،
و پیام آزادی‌گزینش .

و برای دریافت ژرفی این پیام ،
 می باید ژرفنای تاریخ را بنگریم ،
 و روند انگیزش را در باورها و کیشها ببینیم .
 از دیر باز ،
 در نهادها و کیشها و دینها و آرمانهای گوناگون ،
 دو گونه شیوه انگیزش می بوده است .
 یکی شیوه آنکه :
 رفتار چنان کن ،
 که گفته ندومی گویم و اندیشیده‌اند و می اندیشم .
 و شیوه دیگر :
 بیندیش و برگزین و بیافرین ،
 و رفتار برپایه خرد و اندیشه و آفرینش اندیشهات کن ،
 و از خرد و اندیشه دیگران نیز بهره بگیر .
 شیوه نخست ،
 که با زور و آزار و خون و کشتار همراه می بود ،
 آدمی را در چهار چوب ویژه‌ای زندانی می کرد ،
 و راه پویش و جنبش و بالش را براندیشه او می بست .
 و شیوه دیگر ،
 شیوه پیامبر راستی ،
 شیوه آزادی اندیشه بود .
 آماج پیامبر ،
 بار کردن اندیشه خود بر دیگران نبود ،
 و تنها به بارور ساختن اندیشهها می اندیشید .
 پیامبر راستی می خواست ،
 اندیشهها با آزادی گزینش و با پرورش ،
 چنان توانا گردند ،
 که توانایی باروری و آفرینش و زایش بیابند .
 پیامبر راستی ،
 اندیشه را بزرگترین دارشهای آدمی می دانست ،

و پیوسته مردمان را بداشتن پاس این دارش بزرگ آگاهی و هشدار می داد .
 پیامبر ،
 مردمان را برمی انگیخت که ،
 اندیشه خود را بکار اندازند و بهرورانند و بورزانند ،
 و برای شناخت و بازگافت^۱ دشواریها و پوسشهای زندگانی خود از آن یاری
 بگیرند ،
 تا بتوانند پیش از آنکه رویدادی بزرگ در رسد ،
 با نیروی اندیشه به پیشباز آن بروند و راه درست را برگزینند .
 پیامبر میخواست ،
 اندیشه مردمان را بگونه‌ای بهروراند ،
 تا بجای یک گل هزاران گل بشکفت ،
 و جهان گلباران اندیشه‌ها گردد .
 پیامبر راستی ،
 آزادی اندیشیدن و آزادی گزیدن را چنان ارجمند می دانست ،
 که پیروانش را برمی انگیخت ،
 که بپاخیزند و این پیام بزرگ را بگسترانند ،
 و گستردن این پیام ،
 پیام آزادی اندیشیدن و آزادی گزیدن ،
 در آن زمان که برفراز اندیشه‌ها تنها زور و خون و کشتن فرمان میراند ،
 پیامی بود که در سینه تاریخ نوشته شد ،
 و مایه جاودانگی گرفت .
 و اینک ،
 که زمانی دراز از گفتار و اندرز و فرزان پیامبر گذشته ،
 با نگاهی به سرنوشت آدمیان ،
 و آنچه بر آنها در سرزمین‌ها و در زمانهای گوناگونی گذشته ،
 درمی یابیم ،
 که آزاد بودن و آزاد نبودن اندیشه چه بوده ،

و از بودن نهادهایی برپایه آزاد نبودن اندیشه در بسیاری از سرزمین‌ها و
زمانها ،
چه بر آدمی رفته است ،
و چه رنجهای بیکران ،
و چه ستم‌ها و بیدادها و دردها و شکنجه‌های بی‌پایان او را دربرگرفته‌است .
و باز درمی‌یابیم ،
در آن زمانهای کوتاه که در پرتو آزادی ،
اندیشه‌های زده و پرتوی افشاننده ،
چگونه زندگی آدمیان دگرگون شده ،
رازهای هستی بروی او گشوده شده ،
و راه خوشبختی و بهزیوی برای او نمایان گشته است ،
و گردونه زندگی آدمی که از مرداب تنگ اندیشی و تاریک اندیشی و بداندیشی
بیرون شده ،
با چه تندیی و شتابی بسوی بالندگی و رسائی و فروغ و روشنایی پیش رفته و
مایه فرایازی او گردیده است .

دومینو

"و آنگاه که آن دو مینو در آغاز آفرینش بهم رسیدند ،
یکی زندگی را بنیاد نهاد و آن دیگری نازندگی را ،
وهستی را تا پایان چنین (روندی) خواهد بود ،
و (در روند زندگی) بدترین جایگاه ،
پیروان دروغ را خواهد بود ،
و بهترین جایگاه ،
پیروان راستی را ."

در روزگاری بس دور ،
پیامبر راستی ،
در مهرباش و برای یاران و پیروانش ،
این سخن را گفت ،
و این پیام را به مردمان رسانید ،
پیامبر سخنش را سرود ،
سخنی کوتاه ،
اما ،

چون درمیایی پربار و گهر خیز .
مردمان سخن و سرود پیامبر را شنیدند ،
هم آنها که پیامبر را دیده بودند ،
و هم فرزندان آنها ،

و هم زادگانهای آبی در پی آنها ،
اندیشه وران ،
پویندگان راه دانش ،
سرایندگان ،
پژوهشگران ،
و هرکسی که با زندگی و نمودها و رویدادهای آن آشنا می‌گشت ،
درمی‌یافت که سرود پیامبر چه بوده و چه رازی از رازهای بزرگ هستی را باز
نموده است ،
و چگونه بانگش همستار گرانه ،
ریشه کنشهای هستی ،
و پایه و کنشهای زیست آدمی را شناخته و دریافته و بازگاویده ،
و اندیشه آدمی را برای شناخت درست ،
و دریافت درست ،
و بازگافت درست هستی و نمودهای آن روشن و توانا ساخته است .
و اینک ،
گوشه‌هایی از نمودهای هستی و زندگی بر پایه نگرش همستاری و نگره پیامبر
راستی .

شگفتا از زندگی ،
و شگفتا از زایش و رویش ،
خاک تیره بی جان است ،
و آب پاک روان بی جان ،
و شاخه‌ستبر درخت در زمستان بی جان ،
اما ،
زمانی که پرتو خورشید فروردین ماه گرمی می‌گیرد ،
و هنگامی که باد بهاری می‌وزد ،

و بگاهی که نخستین باران بهاری بر زمین می‌ریزد ،
 همه این بی‌جانها جان می‌گیرند ،
 خاک شکفته میشود و از دل آن گیاهان و گلها و سبزهها بیرون میزنند ،
 آب مانند افسون و جادویی به هر جا که میرسد با خود زندگی و زایش و رویش
 را به ارمغان می‌آورد ،
 شاخه درخت سبز دهان می‌گشاید و از درون آن جوانهای نازک سر برمی‌زند ،
 زمین می‌شکوفد ،
 و کوه و دشت و دره و کوه با گل و شکوفه می‌جوشد .
 جانداران به تکاپو درمی‌آیند ،
 و اوای دلکش خود را که در آنها خواستن و نواختن است سر میدهند ،
 جانداران باکشی دل‌انگیز بهم می‌پیوندند ،
 و دیری نمی‌گذرد ،
 که از درون تخمی نازک جوجهای بیرون می‌جهد ،
 و از میان زهدانی نرم نوزادی پای به زندگی می‌نهد .
 و همپای با این رویش و زایش دل‌انگیز ،
 جنبش و جوشش برای پرورش و رویش و بالش نوآمدگان نیز در می‌گیرد .
 گیتی و هر چه در آن است می‌پوید ،
 جهان می‌بالد ،
 زمین بستر خویش می‌گستراند ،
 زمان همه چیز را می‌زایاند ،
 و این رویش و زایش شگفتی آور ،
 هر چه را که فرسوده و کهنه است می‌میراند ،
 و هر چه را که تازه و نواست می‌زایاند و می‌پروراند ،
 و بنگریم ،
 نمودی از نمودهای روینده زاینده را ،
 دانه گندمی را که روی زمین افتاده است ،
 دانه گندم بیجان می‌نماید ،
 دانه خاموش و آرام و مرده ،
 اما ،

همین دانه آرام و خاموش و بهجان ،
 زمانی دیگر ،
 و به هنگام بهار ،
 هنگامی که بر خاک می افتد ،
 در برابر پرتو خورشید و ریزش باران ،
 جان می گیرد و به جنبش و پویش درمی آید ،
 در درون دانه گندم ،
 دریایی جنبش و پویش و فراگشت شگفتی آور در می گیرد .
 یاخته های درون دانه ،
 هر یک راه ویژه ای در پیش می گیرند ،
 گروهی درون زمین را می کاوند ،
 و گروهی رو به روی زمین می نهند و خود را بسوی آفتاب می کشانند ،
 گروهی ریشه را می سازند و گروهی جوانه را ،
 و در این میان ،
 دیری نمی گذرد که خود دانه از میان برمی خیزد و به چهاردیگری فرا می گردد ،
 چهری که می رود پایه و خوشه ای بسازد با دانه های گندم دیگر .
 و اینست راز بزرگ رویش و زایش و میرش ،
 در دل دانه گندم هم ریشه هست و هم جوانه ،
 هم پایه هست و هم خوشه و هم دانه های دیگر ،
 و اینها همه همستار دانه گندمند ،
 و چون اینها پدید آیند دانه گندم از چهر و گونه ای که دارد فرا می گردد و به
 چهر دیگری درمی آید ،
 چهری که هر چه هست ،
 دانه گندم نیست ،
 و بدینسان ،
 تخم پرنده ،
 هم تخم است و هم پرنده ،
 که اگر گرمای درخور را دید ،
 از چهر تخم فرا می گردد و پرنده میشود ،

پرنده‌ایکه که باز خود زاینده تخم دیگری است ،
 که آن باز ،
 هم تخم هست و هم پرنده .
 این جهان زنده و زندگان است ،
 و اینک ،
 از این جهان بیرون شویم ،
 و به جهان بیجانها و بسته‌ها برویم ،
 به آسمانها و کهکشانها .
 در آنجا نیز آنچه هست و آنچه را که می‌بینیم ،
 جز کاشک و گلاویزی ،
 و جز پیکار و پوشش و جنبش و گردش و توفش چیزی دیگر نیست .
 جهان هسته‌ها نیز چنین‌اند ،
 در جهان هسته‌ها نیز همان گردش و جنبش و همان بریستی فرمان می‌راند
 که در جهان آسمان و کهکشان ،
 و در هنداد^۱ خورشیدی و دیگر هندادها هست .
 در آنجا هم در سنجه ای فراتر و بزرگتر ،
 باز دو نیروی همزاد و همستار هست .
 و باز گشاد و بست و زایش و بالش و تباهش و میرش هست .
 و این همه دگرگونی و فراگشت و فراز و نشیب از چه برمی‌خیزد ؟
 از بریستی بزرگ و ناگسستی در هستی ،
 بریست همستاری ،
 بریست همائی همستارها ،
 و پیکارها همستارها ،
 با چون و چندی‌این چنین ؛
 جهان هستی ،
 جهان نمایش بریست بزرگ "فروهر" و "فروردین آ" ،

نیروی پوینده و پیش برنده جهان هستی است .
 جهان هستی و نیروی آفرینش با خواست و گشایی درونی ،
 در پویش پیوسته و درنگ ناپذیر و فراگشت و گسترش درونی و بیرونی است .
 در جهان هستی ایستایی نیست ،
 همه نمودهای هستی پوینده و ناپایند .
 نمودهای هستی در پویندگی پیوسته خود ،
 به چهرهای گوناگون زایش و میرش و گشاد و بست و پیوست و گسست درمی آیند .
 پویش هستی دارای چهره ،
 پیوسته و جهشی ،
 چندی و چونی ،
 و گوهری^۱ و نمودی^۲ است .
 پویندگی جهان هستی بالنده است .
 همه نمودهای هستی در یک روند بالنده پیوسته هستند .
 فراگرد بالندگی نمودهای هستی گامه به گامه انجام می گیرد .
 در این فراگرد هر گامه از گامه پیشین فراتر و از گامه پسین فروتر است .
 پویش و بالندگی جهان هستی فراگرد برگشت ناپذیر و یک سو به و پیشرو
 شتابنده است ،
 هر چه جهان هستی جلو می رود بالندگی آن تندتر می گردد .
 بر بست پویش و بالش فرمانروا بر جهان هستی ،
 بر زندگی آدمیان چه تکی باشد و چه ها زمانی نیز فرمان می راند ،
 زندگی آدمیان نیز پوینده است ،
 و پیوسته از چهری به چهری دیگر فرا می گردد .
 پایه پویش و بالش جهان و هستی و نمودهای آن ،
 بودن دو نیرو و دوکش همزاد و همستار در درون همه نمودها و پدیده هاست .
 و بر پایه همین همستاری است ،

۱ - فروهر و فروردین - نیرویی است در دل همه نمودهای هستی که مایه جنبش و پویش و بالش آنهاست .

۴

۲ - عرضی

۱ - حوهری

که در یک روند پیوسته ،
 هنداد کهنه روبه تباهی می نهد و از میان برمی خیزد ،
 و هنداد نو می روید و می بالد و شکوفا می گردد ،
 هندادی نو که گامه تازه ایست در روند بالندگی .
 جهان هستی و هر نمود هستی به چهر یک هنداد است ،
 در این هنداد بزرگ و خرد ،
 هیچ چیزی رها و تنها نیست ،
 در هر هنداد سازه‌ها^۱ بهم پیوسته و همبسته‌اند و هر سازه‌ای به دیگری بر پا و
 بدان پیدا است ،
 در هنداد هستی هیچ نمودی آفریده به خود نیست ،
 هر آفریده‌ای بسته به دیگری و برخاسته از آنست ،
 و همگی نعایش و نمود گوهر یگانه هستی است .
 در جهان یک "بود" هست که گوهر است ،
 و همه "نمودها" نعایش و چهر گوناگون آن "بود" است .
 در هنداد هستی ،
 و در درون پدیده‌ها و نمودها ،
 همستارها ،
 با هم همزادند و همستار ،
 یگانانند و بیگانه ،
 و با همایی و همزادی با هم پیوسته در پیکارند ،
 یک تکه آهن ربا دارای دو نوک همستار است ،
 زندگی باشندگان زنده و نازنده بر پایه ربایش^۲ و واژنش است ،
 هر کنش و واکنشی از بازکاوی^۳ و همبندی^۴ برمی خیزد .
 آدرخش از برخورد دو بار همستار دو تکه ابر پدید می آید ،
 در جهان شکفتنی آور هسته‌ها دوبار همستار مایه پویش و گردش است .

۱ - هنداد بمعنای سیستم و نظام گردآمده‌ای از سازه‌ها (فاکتر-عامل) هم
 کنش و همبسته و هم آماج است .

۲ - جذب ۳ - تجزیه ۴ - ترکیب

یاخته‌های باشندگان زنده در همان زمان که می‌بالند بسوی تباهی و نابودی نیز
پیش می‌روند .

در باشندگان زنده ساختار سرشتی با کنش‌هماهنگی پیرامون همستار است .
در هندادهای هازمانی رده‌های هازمانی با هم در ستیزند ،
و بدینسان ،

در همه پدیده‌های هستی ،

و در زندگی آدمی ،

همستارها یکدیگر را میرانند و می‌ربایند ،

و این رانش و ربایش و همایی و یگانگی و پیوند و پیکار همستارها ،
مایه پویش و بالش نمودهاست .

در درون هر پدیده که پیوسته در روند شدن و پیدایش و زایش نو و تباہی و
نابودی کهنه است ،

بر پایه ساز و کار ا همستاری ،

نیروهای روینده و شکوفان با نیروهای میرنده و تباهنده می‌ستیزند ،

و چون نیروی روینده و شکوفان و نو بر نیروی میرنده و تباهنده و کهنه چیره
شد ،

پدیده با دگرگونی چونی و جهشی فرا می‌گردد ،

تا به چهر دیگر درآید و نوحای کهنه را فرا گیرد .

از دو نیروی همستار ،

آنکه می‌روید و آینده از آن اوست می‌ماند ،

و جای نیروی تباهنده گذشته را می‌گیرد ،

که این پدیده نو بازآوردگاه دوکشش‌همزدا و همستار میشود ،

و باز همزادی و همستاری و همایی و پیکار روینده و میرنده در آن در می‌گیرد .

در رویش و پویش و بالش پیوسته ،

نخست دگرگونی‌ها و رویش و بالش چندی پدید می‌آید و سپس دگرگونی و رویش
و بالش‌های چونی .

فراگشت دگرگونی و رویش و بالش چندی به چونی جهنده است ،

پدیده نخست از دگرگونی های چندی ناپسودنی و آرام و کند و آهسته نباشته
میشود ،

و چون این فراگشت به گامه و مرز بایسته رسید ،
چهار چوب و مرز و اندازه پدیده از هم می گسلد ،
و با پدید آمدن دگرگونی بنیادی و ریشهای ،
سرشت و چیستی^۱ پدیده دگرگون میشود .
پویش و بالش هر پدیده و نمود از درون و از خود پدیده و نمود برمی خیزد .
پویانه^۲ در درون پدیده است و بیرون از آن نیست .
روند پویش و بالش تنها در چهارگان^۳ نیست ،
در روان و منش و اندیشه آدمی نیز همین همستاری هست ،
همچنان ،
که در ساحلار هر هازمانی نیز چنین بربستی فرمان می راند .
روان و اندیشه و منش آدمی ،
آوردگاه دو کشش سپنتامن و اهرمن ،
و بهنه زندگی ها زمانی ،
آوردگاه نیروهای ورده های هازمانی همستار است ،
در تزند^۴ کنش و واکنشها و کششهای هازمانی ،
برپایه بربست همستاری ،
نیروها و رده های هازمانی پیشرو و پیشتاز که زمان و زندگی و آیندمازان آنهاست ،
رده های پوسیده میرنده را که زمانشان سرآمده است ،
از هنگامه زندگی بیرون می کنند ،
و خود حای آنها را می گیرند ،
که اینان نیز ،
بر پایه ساز و کار همستاری ،
آوردگاه پیکار و گلاویزی رده های تازه بارده های کهنه می گردند ،
و چنین است ،

۲ - نیروی محرکه

۴ - جریان

۱ - ماهیت

۳ - طبیعت

نگرش درست و خردمندانه به پدیده‌ها و نمودهای هستی ،
که در روزگاری بس دور ،
پیامبر راستی ،
این نگرش را بنیاد نهاد و اندیشه آدمی را ،
برای شناخت و بازگویی رویدادها و نمودها ،
براه درست کشانید .
نگرشی این چنین :

و آنگاه که آن دو مینو در آغاز آفرینش بهم رسیدند ،
یکی زندگی را بنیاد نهاد و آن دیگری نازندگی را ،
و هستی را تا پایان چنین (روندی) خواهد بود ،
و در (روند زندگی) بدترین جایگاه پیروان دیوغ را خواهد بود ،
و بهترین جایگاه ،
پیروان راستی را ،

من می‌خواهم سخن بدارم ،
از آن دو گوهری که در آغاز زندگی بودند ،
و از آنچه ،
گوهر خرد پای ،
به گوهر خرد ناپای گفت ؛
اندیشه و آموزش و خرد و آرزو و گفتار و کردار و زندگی ما با هم ،
یگانه و یکسان نیست ،

جایگاه راستی و جایگاه دروغ

اینگ ،
بربال وهومن ،
و با اندیشه های بلند و جاودانه پیامبر راستی ،
اشوزرتشت اسپنتگان ،
از فراز آسمانها و دل هستهها و جهان بیکرانه هستی فرو می آئیم ،
و به جهان آدمیان ،
به زندگی و فراز و نشیب آن ،
و به دوگانگی و همستاری در جهان مردمان می رویم .
به جهان سپنتامن و جهان اهرمن ،
جهان نیک اندیشی و جهان بداندیشی ،
جهان پاکی و جهان ناپاکی ،
جهان زیبایی و جهان زشتی ،
جهان اردیبهشت و جهان دروند !
و نخست گذرمی کنیم به جهان اردیبهشت ،
جهان راستی و پاکی ،
جهان خرمی و زیبایی ،
جهان مهر و دوستی ،
و پس از آن می رسیم به جهان همستار اردیبهشت ،
جهان دروغ و فریب ،

جهان درد و رنج ،
جهان بیداد و ستم ،
جهان ترس و غم .
و اینک جهان اردیبهشت ،

www.KetabFarsi.com

اردیبهشت میآید

پس گفت : زرتشت .
ای اهورامزدا ،
ای گوینده سخن راست ،
من می ستایم اردیبهشت امشاسپند را که ،
ستایش همه امشاسپندان است ،
امشاسپندی که اهورامزدا آنرا نگهداری می کند ،
با اندیشه نیک ،
گفتار نیک ،
کردار نیک ،
و جای آن در سرای روش اهوراست ،
سرای روشنی که جای پاکان و راستان است ،
و هیچ یک از دروندان را بدان جایگاه آسودگی و پاکی ،
و برای دیدار اهورامزدا راهی نیست .^۱

اردیبهشت می آید ،
با چهره‌ای سپید ،
همچون یاس سپید ،
با دیدگان روشن و فریبا ،

خندهای دلگشا ،
سخنی دل آویز و جان افزا ،
و نگاهی زیبا همچون خیزاب ا دریا .
اردیبهشت می آید ،
با مهر درخشان سپیده دم ،
با تپیدن دل و خواستن دل و پرواز دل ،
و با شکفتن شکوفه زندگی ،
و گلباران خانه و کوچه ،
و پیوند دستها و لبخند لبها و تابش و حوشش نگاهها .
اردیبهشت می آید ،
با بانگ خروس ،
و با حمامه سپید ،
حمامه نوعروس ،
که گام به خانه می نهد ،
در خاموشی و گرمی و روشنایی ،
آنها ،
که تنها دلها سخن می گویند ،
و جانها ،
با مهر و گرمی ،
و با کشش و آرامی ،
به هم می پیوندند .
اردیبهشت می آید ،
همراه لالهها ،
درون گندمزارها ،
کنار برکهها و پیدها و چنارها و سپیدارها ،
دستها در دست ،
زیر شکوفههای بادام ،

کنار رود آرام ،
اردیبهشت می آید ،
همراه با وزش نسیم ،
از درون دره ها ،
و فراز کوه ها ،
با زیبایی و دل انگیزی .
همه جا بوی مهر می دهد ،
همه جا با پرتو مهر گرم و روشن میگردد ،
همه جا سرود از دلها برمی خیزد ،
و جانها را بسوی خویش می کشاند .
عنجه گل سرخ می جوشد ،
یا س سپید می شکوفد ،
دریا می خروشد ،
و همه جا ،
پیوندی به دلگشی پیوند ،
بنفشه و چمن ،
رود و دریا ،
آسمان و ستاره ،
خورشید و سپیده دم ،
در می گیرد .
پروانه برمی جهد ،
پرنده برمی کشد ،
ابر فرو می بارد ،
سبزه برمی دمد ،
گل می شکوفد ،
و رامشرو خوشی و شادی همه جا را فرا می گیرد .
اردیبهشت می آید ،
همراه با مهر سپیده دم ،
از فراخنای آسمان ،

سوار بر گردونه سپید،
 که تگاوران تیزتک راهوار آنرا به زمین می‌کشانند،
 اردیبهشت می‌آید و با آمدنش،
 کین از دلها می‌رود،
 خشم از جانها می‌گریزد،
 کنش‌های اهریمنی پایان می‌گیرد،
 پرتو مهر به جانها و دلها،
 روشنایی می‌بخشد،
 و تاریکی و تنهایی و خاموشی و سردی،
 و بدنبال آن،
 کژاندیشی و دش‌خوبی و دش‌پنداری و دش‌گویی و دش‌کرداری از میان بر
 می‌خیزد،
 اردیبهشت می‌آید،
 با زرنگاری پرتو خورشید بر پیشانی روزها،
 و تارک کوهها،
 و دامن دشتها،
 و کرت جالیزها،
 اردیبهشت می‌آید،
 با چهره‌ی دل‌انگیز چونان،
 ستاره بامدادی در سپیده دمانها،
 و نیلوفر آبی بر پهنای برکه‌ها و رودها،
 و گلبارش نسترن در کنار کوچه باغها،
 اردیبهشت می‌آید،
 با خنده‌ای که دل را می‌گشاید،
 و نگاهی که جان را می‌نوازد،
 و مه‌ری که جهان‌وزندگی و هستی و دل و جان و اندیشه و روان را می‌آراید و
 می‌شکوفاند،
 اردیبهشت می‌آید،
 با جوش شکوفه‌ها بر شاخه‌ی درختها،

و ریزش آبشارها از کوهها ،
 و وزش بادهای در درهها ،
 و جنبش روانها
 و تپش دلها ،
 و جوش نگاهها ،
 و تراوش سخنها از جانها .
 اردیبهشت می آید ،
 و با آمدنش اردویسور آناهیتای^۱ پاک هم می آید ،
 از فرار آسمانها ،
 سوار برگردونهای سپید که چهار اسب آهنند آنرا بسوی زمین می کشانند ،
 اردویسور آناهیتا ،
 به چهر دوشیره ای زیبا ،
 بادیدگانی و چهری دل آرا و اندامی فریبا ،
 باگوهری درخشان آویزه سینه و نیمتاجی تابان از نیلوفر آبی بر سر .

" اردویسور آناهیتای پاک می آید ،
 آن پاکی که ،
 تندرستی بخش است و بداندیشان را دشمن است ،
 اهورایی گیش است و در خور ستایش و نیایش در جهان مادی است ،
 آن پاکی که ،
 جان افراست ،
 فزاینده گله و رمه است ،
 فزاینده گیتی و خواسته و کشور است ،
 پاکی که ،
 گشتاب همه مردان را پاک کند ،

۱ - اردویسور آناهیتا - ناهید - Aredvi Sura Anahita ایزد آب

۲ - اشاره به آب و باد و باران و تگرگ

زهدان همه زنان را برای باروری پاک کند ،
 زایش همه زنان را آسان کند ،
 و همه زنان را بگاہ خود دارای شیر خوب کند ،
 اردویسور آناهیتای پاک ،
 همه جازبانزداست ،
 و باندازه همه آبهایی که روی این زمین روان است بزرگی است ،
 آن پاک ،
 از آن نیگان و پاکانی است که زاده شده یا زاده میشوند ،
 آن پاک ،
 از آن بد اندیش نیست ،
 از آن بدگو نیست ،
 از آن بدکردار نیست ،
 از آن بد دین نیست ،
 از آن کسی که دوست را بیازارد نیست ،
 از آن کسی که همراهان را بیازارد نیست ،
 از آن کسی که کارکن را بیازارد نیست ،
 از آن کسی که خویشان را بیازارد نیست ،
 این آب نیک که آفریده مزداست ،
 یاور کسی نیست که به جهان تباه نشدنی تباهی آورد .
 این آب نیک و بهترین آفریده مزدا ،
 یاور کسی نیست که به تن آفریدگان بی ازار آسیب برساند .
 آنها که دزدند ،
 آنها که راهزنند ،
 آنها که آدمکشند ،
 آنها که آزار دهنده مردمان پاکند ،
 آنها که جادویند ،
 آنها که پنهان کننده نساینند ،
 آنها که رشکینند

آنها که تنگ چشمنند ،
آنها که دورو و ناپاکند ،
آنها که ستمکارند .
رنج کوبنده از آن آنها باد که ،
اندیشه و روش خود را برای آزار دیگران بکار می‌برند ،
و آنها که در جهان در پی آزار مردمانند .
اردویسور آناهیتا می‌آید ،
و با آمدنش ارزانی میدارد ،
تن درست و اندام درست ،
خواسته فراوان ،
گله و رمه و فرزندان دلیر ،
خرمی و رسایی جاودانه ،
توانایی دانش گستره با اندیشه نیک .
اردویسور آناهیتا ،
شادی بخشد به مردمان ،
شادی بخشد به دلیران ،
روشنایی و خوشی بخشد به خانه‌ها " آ

اردیبهشت می‌آید ،
و با آمدنش ،
و بر می‌زند و بر می‌اندازد ،
سرما و بوران و بینوایی و تنگی و تاریکی را ،
بر می‌زند و بر می‌اندازد ،
فسردگی و خاموشی و بی‌برگی را ،
بر می‌زند و بر می‌اندازد ،
اهریمن دروغ و فریب و نیرنگ را ،
سخت دلی و تیره دلی و گینه و خشم را ،

سرما و بوران و ناله بینوا و زوزه گرگ را ،
و گرگ سرشتانزا ،
برمی زند و برمی اندازد ،
پتیاره و جادو را ،
مردمان دور و ناپاکرا ،
مردم آزار و بدسرشت را ،
کژگاران بدانندیش خودستارا ،
پندارهای بیهوده پست را ،
سخن چین تبهگار را ،
زشتی و پلیدی را ،
مردم بدچشم را ،
دشمنی و جنگ را . " ۱

اردیبهشت می آید ،
و با آمدنش ،
خنیاگر فروغ ،
ترانه گوی روشنایی ،
سرود گوی مهر و دوستی و راستی ،
و سنایشگر پیوند و آشتی ،
چنگ در دست ،
از فراز آسمان ،
و در دل کوهستان ،
و در پهنه دشتها ،
و در کنار برکه و رودها ،
می خواند و می سراید :

تو خورشید بلند آسمان ،

و من دانه افتاده بر زمینم ،
تو فروعی و تو هوایی و تو ابری و تو بارانی ،
ومن خواهان تو و تشنه توام ،
و زندگی من بسته به بودن توست .
بر من بتاب و بر من فروریز و بر من بگذر ،
تا در درون خاموش و سرد و بسته من ،
غوغای زندگی درگیرد .
جان گیرم و به جنبش درآیم ،
و مایه‌های زندگی زایم شکوفان گردند ،
و از دل سرد و خاموش و بسته من ،
حوانعای نازک و تازه سر برزند ،
حوانه ببالد و در هوای تو و رو بسوی تو و برای تو شکوفا گردد .
حوانه دل من مهر من است ،
و شکوفه من سرود من است ،
و من شاداب ترین حوانه‌ها و زیباترین شکوفه‌هایم را در هم می‌آمیزم ،
و آنها را ،
همراه با تبش‌های دل و گل افشانی جان ،
بسوی تو می‌فرستم .
ای خورشید و بلند و گرم آسمان ،
ای فروع زندگی بخش‌بیکران ،
ای ابرزاینده پر باران ،
ای اردیبهشت تابان

تو موج دریایی ،
که از دل دور دریا می‌آیی ،
با شکنج و با خروش ،
تو فروع ستاره‌های ،
و از کهکشانها می‌آیی ،
با فریبایی و زیبایی .

تو بوی گل‌های خود روی کوهستانی ،
گل‌های زرد و آبی و قرمز و ارغوانی ،
در دل دره‌ها و دامن تپه‌ها و فراز قله‌ها ،
تو پیک سپیده دم بهاری ،
همراه با خروش رودها و آوای ریزش آبشارها و خش‌خش برگ درختها ،
تواز دوردست و از کوهساران و دره و دشت و باغ و سبزه می‌آیی ،
تو پیک نوروزی ،
تو شاخه گل ارغوان و بوی یاسمن و بانگ چکاوکی ،
تو پرستوی آمده از سرزمینهای دوری ،
تو شکوفه بادامی ،
تو گل افاقیا و گلبرگ بنفشه‌ای ،
تو فروغ گرم و روشن آفتابی ،
تو سایه بید و بستر رود و نسیم دلاویز کرانه‌ای ،
تو خورشید آسمانی ،
تو مهر تابانی ،
تو بارش بارانی ،
تو نسیم دلاویز بهار و آتش گرم زمستانی ،
تو لاله سرخی ،
درون گندمزارها ،
تو شکوفه‌ای ،
بر فراز درختها ،
تو آبشاری ،
در دل دره‌ها ،
تو ستاره‌ای ،
در پهنای آسمانها ،
تو مهتابی ،
در خاموشی شبها ،
تو شب‌نمی ،
بر روی گلبرگها ،

تو خورشیدی ،
در نگاه روزها ،
تو بوی نسترنی ،
در هوای باغها .
تو اردیبهشتی ،
اردیبهشت ورجاوند ،
اردیبهشت امشاسپند ،
زاینده فر و شکوه و زیبایی
آفریننده خرمی و سبزی و شکوفایی ،
سازنده پاکی و راستی و روشنایی ،
آورنده مهر و دوستی و شادمانی ،
فراوان درود به اردیبهشت ورجاوند
هزاران درود به اردیبهشت امشاسپند .

اینک ،
از جهان اردیبهشت
جهان سپنتامن و زیبایی ،
جهان مهر و دوستی ،
جهان شکوفندگی و زایندهگی ،
جهان فروغ و روشنایی
بیرون می شویم ،
و به جهان اهرمن ،
جهان بداندیشی و بدمنشی و بددلی ،
به جهان ناپاکی و نادرستی ،
جهان تاریکی و خاموشی ،
جهان فریب و نیرنگ ،
جهان بردگی و ماندگی و گرفتاری ،
پای می نهیم ،
به شهر دروند